

ابو حامد محمد غزالی

زندگانی - آراء فلسفی و اخلاقی او در المنقذ من الضلال

و کیمیای سعادت

بقلم آقای مهدی بیانی

لیسانسیه دانش سرای عالی

۱

ما ذکر احوال و عقاید کسی را آغاز می کنیم که خوشبختانه آثار بسیار از تصنیفات او بجا مانده و از گزارش زندگی وی آنچه نسبتاً مهم است و در عقاید فلسفی و اخلاقی و مذهبی او تأثیر کلی دارد خود در کتب خود اشاره کرده بعلاوه قسمتی از وقایع حیات او را مورخین نزدیک بعصر او ضبط کرده اند و بواسطه احاطه او بعالم مختلفه هر کس از طبقات شافعیه ، متصوفه ، متکلمین ، امامین و فلاسفه کتابی تألیف کرده بمناسبت از او نامی برده اند .

از جمله اطلاعاتی که مؤلفین مزبور داده اند استفاده ای که شد این بود که بواسطه شهرت این مرد بزرگ در عصر خود تاریخچه حیاتش مانند بسیاری از بزرگان دوچار ابهام و قضایای برپیچ و خم تاریخی نشده و شرح حال او را تقریباً همه بدون اختلاف ذکر کرده اند .

زندگانی

در نام غزالی جزئی اختلافیست که بعضی او را محمد بن محمد بن

نام غزالی

محمد بن احمد غزالی و برخی محمد بن محمد بن احمد غزالی ضبط

کرده اند ولی ما قول قدیمترین مورخین که قرب عهد با غزالی دارند پیروی کرده بر حسب روایت یاقوت حموی و ابن خلکان او را تاسه پشت محمد میدانیم .

درباره کنیه او یعنی (ابو حامد) شبهه ای نیست که همه آنرا یاد آورده اند.

و در اینکه او را در عصر خود حجة الاسلام می گفته اند نیز تردیدی نیست بعلاوه این-

خلکان او را به « زین الدین » ملقب دانسته است .

در ضبط نسبت^۱ «غزالی» نیز اختلافیست که بعضی آنرا بازای مشدد و برخی بازای مخفف نوشته‌اند. از جمله سمعانی در کتاب انساب و شیخ بهائی در کشکول او را بغزاله که یکی از قرای طوس است نسبت داده بازای مخفف ضبط نموده و دسته دیگر مانند ابن خلکان و متأخرین مثل صاحب روضات الجنات و غیره او را به غزال که ریسمان باقی است منسوب میدانند.

غزالی در سال ۴۵۰ هجری در طوس متولد شده و در آغاز دوره زندگانی در همان شهر نزد احمد رادکانی بتحصیل علوم دینی پرداخت و بعد به نیشابور آمده در هجاس درس^۲ امام الحرمین ابی المعالی جوینی حاضر گردید و در مدت کمی مراتب استعداد خود را در فرا گرفتن مسائل علمی ظاهر ساخت و مخصوصاً جلب توجه او را طوری نمود که موجبات شادمانی استاد را فراهم کرد.

۱ - ابوالفتح احمد بن محمد بن احمد الغزالی الملقب به مجدالدین برادر ابی حامد محمد غزالیست. او فقیه و واعظ مایع الوعظ نیکو منظر و صاحب کرامات و اشاراتست. اگرچه فقیه بود میل زیاد بوعظ پیدا کرد و در آن سرآمد. زمانیکه برادر وی ابوحامد تدریس بغداد را ترک گشت او در مدرسه نظامیه آن شهر بتدریس پرداخت و کتاب احیاء العلوم او را در یک مجلد خلاصه نمود و نام آنرا «لب الاحیاء» نهاد. جزاین کتاب او را تصنیف دیگریست بنام «الذخیره فی علوم البصیره» ابوالفتح در شهرها گردش می کرد بصوفیان ببنفسه خدمت می نمود. وفات وی بسال ۵۲۰ در قزوین اتفاق افتاده است. (ابن خلکان)

۲ - ابوالمعالی عبدالملک بن شیخ ابی محمد عبدالله بن ابی یعقوب جوینی فقیه شافعی ملقب بضیاء الدین و معروف بامام الحرمین است. او از پیروان امام شافعی بود و در علوم مختلفه از اصول و فروع و ادب و غیره در عصر خود کمتر نظیر داشت. دارای طبعی عجیب و قریبحتی با جودت بود. در ابتدای حال در کتب و مؤلفات پدر مطالعه و تصرفاتی کرد تا تدقیق و تحقیق کاملی یافت و وقتی پدرش بمرد جای تدریس وی گرفت و بعد نزد ابوالقاسم اسکافی اسفراینی بمدرسه بیهتمی رفت و علم اصول را حاصل کرد. پس از آن ببغداد مسافرت نمود و در آنجا جمع کثیری از علماء را ملاقات کرد. سپس بجوازشتافت و چهارسال در مکه مجاور بود تا بمدینه آمد و بتدریس و فتوی و جمع طرق مذاهب پرداخت و بهمین سبب او را امام الحرمین خواندند. آخر بنشاپور برگشت و این امر در اوایل سلطنت الب ازسلان سلجوقی و وزارت خواجه نظام الملک بود و همین وقت بنای مدرسه نظامیه نشاپور توسط خواجه مزبور بانجام رسید و خطابه آن مدرسه را بامام الحرمین وا گذاشتند و او بوعظ و مباحثه پرداخت و تصانیف او کم کم ظاهر می شد همچنین اداره امور اوقاف آن مدرسه باو مفوض گردید و تقریباً سی سال بآنکار بود و مجرب و منیر و خطابه و تدریس و تذکر همه را داشت تا هنگام مرگش در رسید، گویند موقع تشییع جنازه او چهارصد نفر شاگردش عزادار او بودند. امام الحرمین را تصنیفات زیاد است از جمله نهایه المطالب و الشامل و البرهان و تلخیص التقریب

غزالی پس از احاطه به علوم مختلف بخدمت خواجه نظام الملک^۱ وارد شد و خواجه مقدم و پراگرامی داشت و محض امتحان را اختیار مراتب فضل او مجالس مباحثه ای ازائمه فضلا تشکیل کرد و آنانرا بمنظره ها واداشت، غزالی در این مباحثات مایه سرشار و پایه بلند دانش خود را بنمود تا وزیر مزبور او را در جمیدی الاولی سال ۴۸۴ بتدریس علوم دینی مدرسه نظامیه^۲ بغداد بگماشت.

غزالی در بغداد مدت چهار سال باجد تمام بکار تدریس مشغول بود تا سال ۴۸۸ که شهرت خود را بدرجه اعلی رسانید و بطوریکه خود اشاره دارد سیصد نفر از اعیان علماء در مجلس درس وی حضور داشته استفاده می کرده اند، ناگهانی از تدریس و کلمه مقامات دنیوی چشم پوشیده دوچار یک انقلاب روحی شد (که او خود در المنتقد من الضلال بآن اشاره نموده و مادر شرح آراء و عقاید او این مطلب را متذکر خواهیم شد) و در تاریخ ذی القعدة سال ۴۸۸ از بغداد حرکت نمود در حالتی که از جمیع علائق دنیوی صرف نظر کرد و آنطور که خود میگوید از مال دنیا وی بآنقدر که معیشت عائله او را کفایت کند اکتفا نمود و بهانه زیارت بیت الله و قصد کناره گیری و انزوا حرکت کرد. ابتدا بمکه رفت و در مراجعت متوجه شام شد و در دمشق اقامت گزید و بجاء دمشق مشغول مطالعه گردید و از آنجا بیت المقدس شد و پس از آن به مصر افتاد و در اسکندریه توقف نموده و سر آن داشت که از راه دریای روم ببلاد مغرب نزد امیر و الارشاد و العقیده النظامیه و مدارک المعقول و غیره.

تولد امام الحرمین سال ۴۱۹ و وفاتش در ربیع الآخر سال ۴۷۸ واقع شده است (ابن خلکان)

۱ - متولد در جمعه ۲۱ ذی قعدة سال ۴۰۸ در نوغان طوس و مقتول در شب شنبه ۱۰

رمضان سال ۴۸۵ در نزدیکی نهاوند.

۲ - خواجه نظام الملک در سال ۴۵۷ شروع بساختن نظامیه بغداد نمود و در سال ۴۵۹ ساختمان آن بانجام رسید و بسیاری از علماء را بتدریس آن مدرسه دعوت کرد از جمله شیخ ابواسحق شیرازی بود که ابتدا از آمدن اباء نمود و بعد ابونصر صباغ صاحب الشامل را خواند و او حاضر شد ولی بیش از بیست روز تدریس نکرد و در باره خواجه شیخ ابواسحق را خواست و از این باز پذیرفت اما گویند برای گزاردن نماز از مدرسه بیرون می شد زیرا عتیده داشت که بیشتر اسباب آن مدرسه غضب است. (ابن خلکان)

غیر از نظامیه بغداد مدارس دیگری باین نام در زمان نظام الملک بنا شد و غالب شهرهای بزرگ مانند صنها و نسا و بواخ و غیره دارای این مدرسه بودند.

یوسف^۱ بن تاشفین حاکم مراکش رودولی از این خیال منصرف شد و بطوس باز گشت. این مسافرت غزالی دوسال یعنی از ۴۸۸ تا ۴۹۰ بطول انجامید و پس از مراجعت بطوس مدت نه سال یعنی از ۴۹۰ تا ۴۹۹ در انزوا و عزلت بسر برد و در خانه خود که خانگه‌ای برای صوفیان و مدرسه ای برای طلاب بود گوشه گرفت و بتألیف قسمت عمده کتب خود پرداخت.

درین هنگام با آنکه غزالی بقول خود ترك کلیه علائق دنیوی از معاشرت و تدریس و وعظ کرده بود هنوز مردم عصر و بزرگان بچشم بزرگی در او می دیدند

۱ - در جنوب اراضی مغرب (ممالک سه گانه مراکش و الجزایر و تونس) قبیله‌ای از ابطال رجال عرب توطن داشتند که از نژاد حمیر بن سبا بودند و اولین رئیس آنها عبدالله بن تاشفین فقیه بود و این قبیله را ملثمین می گفتند. یکبار ابوبکر بن عمر الصنهاجی که از شجاعان جنوب این ناحیه بود قبیله ملثمین را با خود متفق کرد و لشکر محدودی مراکش کشید و چون آنوقت رؤسای دیار مغرب ضعیف بودند مغلوب ابوبکر شدند و او تمام ممالک مزبور را بتصرف آورد و در آنجا جایگزین شد تا در سال ۴۷۰ یوسف بن تاشفین را در آن بلاد به نیابت خویش تعیین کرد و خود بوطن بازگشت و در جنگ سودان کشته شد. در غیاب ابوبکر یوسف مراکش را پایتخت خود قرار داد و اساس سلطنت با شکوهی ریخت و امیر المسممین ملک المغرب و الاندلس لقب یافت چه باندلس نیز قشون کشیده معتمدین عابدا را شکست داده آنجا را هم گشوده بود. همچنین در سال ۴۸۳ غرناطه را از عبدالله بن بلکین بگرفت و او را محبوس نمود.

یوسف بن تاشفین در دوره سلطنت خود با شکوه و جلال تمام زیسته از رعیت پروری و نشر علم و ادب دقیقه ای فرو نگذاشته دائماً با علماء و ادباء مصاحبت می کرد و از محضر آنان استفاده می نمود.

حکومت یوسف سی سال بود و وفات او در محرم سال ۵۰۰ هجریست. پس از یوسف پسرش ابوالحسن علی که در سال ۴۹۶ متولد شده بود بجای پدر نشست و او ابتدا بمکس پدر از اخلاق ناپسندیده دور نمود و رعایت جانب همت و شریعت نمی نمود و بقول صاحب حبیب السیر: «حجة الاسلام ابوحامد محمد الغزالی را بغایت منکر بود بنا بر آن بسوختن مصنفاتش امر فرمود.» ولی در آخر عمر تغییر خوی داد تا بقول ابن خلکان در رجب سال ۵۳۷ وفات یافت پس از عالی پسر او تاشفین سلطنت نشست ولی دوره دولت او کوتاه بود و در آغاز حکومتش عبدالؤمن قصد مملکت او کرد و در سال ۵۳۹ جنگ بین آن دو در گرفت و تاشفین گریزان گشت عاقبت در دریا غوطه ور شد و دوره سلطنت بنی تاشفین بوجود او انجام یافت.

ابوالفداء در تاریخ خود پس از تاشفین بن علی برادر او اسحق را نام می برد که در طفولیت سلطان شد و تا سال ۵۴۲ سلطنت داشت و سلطنت ابن سلسله بوجود او بی پایان رسید و عبدالؤمن خیال داشت که او را بکودکیش بیخشد ولی امرای دربار او او را مانع شدند و بکشتن اسحق واداشتند و عبدالؤمن هم او را بکشت و بقصر سلطنتی او وارد شد و بجای او نشست و دولت بنی تاشفین را در سال ۵۴۲ منقرض نمود.

و اگر چه این ماه روشن آسمان دانش در محاق کسب خانه خود پنهان بود دستداران بر تو فضل او آرزوی دیدار او را مینمودند و چون باز بگفتار خود دید که مرض چهل عمومی شده اطباء نیز میضند بخود گفت که خلوت و عزلت بچه کار آید هنگام آنست که داروی هدایت بکار داری و دور باطل خلق بحق باز گردانی ولی چون در آن زمان فترت اینکار را بس دشوار دید و بیکیاره خلق را بشورش بر ضد خود مستعد و راه چاره را فقط یاری امیر و سلطان مقدری دانست و این اقدام را دشوار یافت باندیشه اندر بود تا خدا چنان مقدر ساخت که کار بروفق مرادش حاصل آمد و سلطان وقت بدون تحریکی از خارج او را برای تدارک این فترت بنشابور مأمور ساخت. پس با جماعتی از ارباب بصیرت نیز در این باب مشاوره کرد و مخصوصاً خواب های متوالی صالحین او را بیشتر تحریک بحرکت نمود و در ذی القعدة سال ۴۹۹ آهنگ نشابور کرد و در آنجا بتدریس و وعظ و ارشاد مردم پرداخت و باینحال راهنمایی بود تا در سال ۵۰۳ دوباره بطوس بازگشت و این بار بکلی منزوی بود تا در تاریخ ۲ شنبه ۱۴ جمیدی الثانیه سال ۵۰۵ در همانجا فرمان یافت و در طابران طوس مدفون گردید.

ملاحظاتی در باره زندگانی غزالی

۱- شیخ بهائی در کشکول آورده که هنگام بازگشت غزالی از مسافرت و انزوای او در طوس نظام الملک وزیر بوی نامه ای نوشت و او را دو باره بتدریس نظامیه بغداد دعوت نمود و غزالی نامه ای بعبی در رد تقاضای خواه فرستاد (عین این نامه در کشکول ضبط است)

در قبول این قول شیخ بهائی تأملی است چه اگر مقصود از نظام الملک حسن بن علی بن اسحق یعنی نظام الملک بزرگ وزیر الب ارسلان و سلطان ملکشاه سلجوقی باشد این موضوع مطلقاً تطبیق تاریخی نمیشود زیرا که خواه مزبور را باطنیه در رمضان سال ۴۸۵ بضرخ خنجر از پای در آوردند و در این تاریخ غزالی در نظامیه بغداد مشغول تدریس بود و تا سه سال بعد هم یعنی تا سال ۴۸۸ بتدریس خود در آنجا ادامه میداد، و اگر مقصود نظام الملک دوم یعنی ابونصر احمد بن نظام - الملک باشد آن نیز صحیح نیست چون وی در شوال سال ۵۰۰ بوزارت سلطان محمد

سلجوقی برادر بر کیارق رسیده و در همان اوان آنطور که غزالی خود در المنقذ من الضلال متذکر است در سال ۴۹۹ بامر سلطان وقت از طوس و خلوتگاه خود بیرون آمده بتدریس نظامیه نشابور مشغول شده . اگر فرض کنیم نظام الملک غزالی را که آنوقت در نشابور تدریس می کرد بنظامیه بغداد طلبدیده باز روانیست چه آن نامه تازی که بغزالی نسبت داده اند در دست است مضمون آن حالت کناره گیری و انزوای نویسنده را می رساند و درینصورت نمیتوان گفت که نظام الملک قصد آن داشته که محل تدریس غزالی را که آنوقت نشابور بوده بغداد منتقل کند و خود شیخ مزبور مینویسد : هنگام اعتزال غزالی نظام الملک وزیر اورا بتدریس نظامیه بغداد خواند و او با نامه ای خواهش وزیر را رد نمود . مگر اینکه اینطور تصور کنیم که پس از بازگشت ثانوی غزالی بطوس و انزوای دومش در وطن خود نظام الملک اورا بتدریس نظامیه بغداد خوانده و این امر باید پس از سال ۵۰۳ باشد . بر حسب روایت ابن الاثیر نظام الملک از سال ۵۰۰ تا سال ۵۰۴ وزیر سلطان محمد سلجوقی بوده و از طرفی خود ابن الاثیر در الکامل وراوندی در راحة الصدور و خواندمیر در دستورالوزراء متذکرند که در سال ۵۰۰ نظام الملک بدست سیدابوهاشم همدانی که از منتقدین و متمولین همدان بود افتاد و این شخص نظام الملک را از سلطان محمد بمبلغ گزافی خریده و شاید اورا کشته باشد . اگر قول ثانی ابن الاثیر را که باگفتار اولش کاملاً مخالف است وراوندی و سایرین نیز آنرا تأیید میکنند صحیح بدانیم دعوت غزالی از طرف نظام الملک بکلی بی ماخذ میشود .

۲ - امیر دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعرا گوید : غزالی « ده سال در دیار عرب بدرس و افاده مشغول بود . . . باز بخراسان رجوع نمود و عزلت و انزوا پیش گرفت . » ما میدانیم که شروع مسافرت غزالی سال ۴۸۴ و بازگشت او بطوس در سال ۴۹۰ است و اینکه دولتشاه گوید ده سال در دیار عرب بوده باید تا سال ۴۹۳ باشد و ما ثابت داشته ایم که سه سال پیش از این تاریخ غزالی بخراسان بازگشته بود .

۳ - باز امیر دولتشاه در تذکره خود وقاضی نورالله شوشتری دره مجالس المومنین نقل از تاریخ استظهاری نموده گویند : هنگام وزارت وئید الملک پسر نظام-

الملک که غزالی در طوس منزوی بود وزیر مزبور اورا بتدریس نظامیه نشا-بور دعوت نمود و غزالی درخواست اورا بانامه پارسی هم (که عین آن در تذکره الشعراى سمرقندی و مجالس المؤمنین و جایهای دیگر ضبط است) رد نمود:

این مطلب نیز باینطور صحیح نمی نماید زیرا که: مؤید الملک در سال ۴۸۷ از خراسان باصفهان آمده بوزارت بر کیارق منصوب شد و در همان سال بقول صاحب حبیب-السير و روضة الصفا پس از روزی چند برادروی یعنی فخر الملک در رسیدن و اهداء هدایا و وزیر شد و مؤید الملک معزول گردید.

غزالی در این سال بتدریس نظامیه بغداد مشغول و تا سال بعد نیز از تدریس نظامیه کناره نگرفته بود. مؤید الملک پس از عزل تا سال ۴۹۲. مصدر وزارتى نبوده دائماً در صدد برانداختن این و آن بر ضد بر کیارق بود تا در سال مزبور سلطان محمد برادر بر کیارق را بر ضد او بشورانید و سلطان محمد در آن سال بهمدان رسید و سلطان شد و بر کیارق فراری بود و چند جنگ بین دو برادر اتفاق افتاد که یکی از آنها در سال ۴۹۴ بود که بر کیارق فاتح و سلطان محمد مغلوب شد و در همین جنگ مؤید الملک بدست بر کیارق افتاد و در همان هفته اول بدست خود بر کیارق کشته شد. پس اگر مؤید الملک نامه ای بغزالی نوشته باید در زمان وزارت او در دربار سلطان محمد باشد و میدانیم سلطان خراسان درین موقع سلطان سنجر بود که از سال ۴۹۰ از طرف برادر خود بر کیارق بحکومت خراسان منصوب و از همانوقت فخر الملک بن نظام الملک را بوزارت خود انتخاب نمود و اینوزیر تا سال ۵۰۰ که تاریخ قتل اوست بوزارت سنجر باقی بود.

برابر این اشکالات يك سند است که تا اندازه ای رفع اختلاف می کند و آن اینست که یاقوت حموی (متوفی در سال ۶۲۶) در معجم البلدان آورده که پس از مراجعت غزالی بطوس فخر الملک بن نظام الملک از غزالی درخواست کرد که تدریس نظامیه نشا-بور را عهده دار شود و از امتناع ورزید و گفت قصد عبادت و انزوا دارم. فخر الملک دو باره درخواست و گفت فایده خود را نباید از مسلمین باز داشت و غزالی ملزم شد و بتدریس نظامیه نشا-بور پرداخت و پس از مدتی دوباره بطوس رفت و منزوی شد.

باسنیدیتی که قول یاقوت دارد بخصوص قرب عهدی که باغزالی داشته این روایت اورا صحیح و ثابت دانسته گوئیم: اگر مکاتبه‌ای بین غزالی و وزیر شاهی شده باید میان او و فخرالملک باشد. این قبول تدریس غزالی که یاقوت نقل میکند صحت کاملی دارد و همانست که خود غزالی در المنقذ متذکر است منتهی اسم وزیر شاه را ذکر نکرده و بذکر «سلطان وقت» اکتفا نموده است.

موضوع دینار که قول دولتشاه را مشکوک میسازد اینستکه مضمون عمده دو نامه پارسی و تازی مذکور یعنی عذرخواهی از قبول تدریس آن شبیه بهم و مانایکی ترجمه دیگریست. اینک محض نمونه یک عبارت هر دو را می آوریم: «والطریق الی الله تعالی من بغداد و طوس و من کل الموضع و احد لیس بعضها اقرب من بعض» و «از طوس و بغداد راه بخدا یکسانست»

در مجموعه رسائل بنام «تحفه بهائی» که تاریخ کتابت آن سال ۷۶۳ و تاریخ تألیف آن معلوم نیست فصلی بزبان پارسی منصوب بغزالی موجود است که در خدمت سلطان سنجر عرضه کرده است (ماعین آنرا در آخر این مقاله خواهیم نگاشت) در آنجا چنین میخوانیم: «و حاجت خاص آنستکه من بیچاره دوازده سال در زاویه نشسته بودم و از خلق اعراض کرده و فخرالملک مرا الزام کرد که تورا به نیشابور باید شد گفتم این روزگار سخن مرا احتمال نکند چه هر که در این روزگار کلمه حق بگوید درو دیوار بمعادات او برخیزند گفت ملک اسلام عادل است و من پیشکار بمدد و نصرت تو بکوشم..» و باز: «مقصود من آنستکه مرا از تدریس مدارس نیشابور و طوس و دیگر مواضع معاف دارند تا زاویه بگیرم که این روزگار به سخن من احتمال نمیکند و مردم بجهت من بزه مند میشوند و من بیچاره از گفت ایشان رنجور دل و السلام علی من اتبع الهدی»

باز که این گفتار خود غزالی تصور میرود دیگر جای اشکالی باقی نماند که آنچه غزالی در المنقذ نگاشته مقصودش از سلطان وقت سنجر و مقصود دیگران از وزیر فخرالملک است که خود غزالی بالصراحه نام اورا می برد.

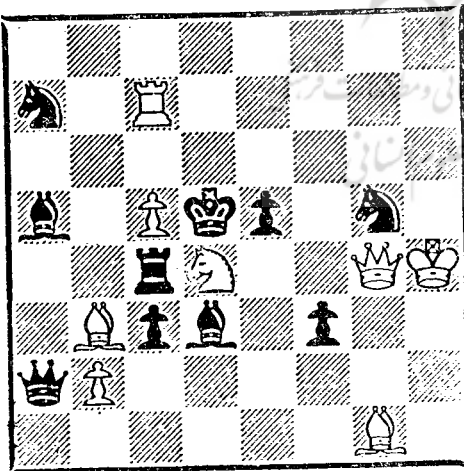
اما در این فصلی که او ایراد داشته پس از دوازده سال عزلت او و دوباره پذیرفتن

مسند تدریس نظامیه نشابور آن موقع بوده که قصد انزوای ثانوی داشته و بدین سبب عذر خدمت خواسته و بگوشه گیری آخر خود میرفته است .

در صورتیکه ثابت داشتیم فخرالملك غزالی را بتدریس خوانده و او یکبار انکار و دیگر بار اجابت نموده و نامه ای نگاشته باید آن نامه را که یا پارسی بوده و بعد ترجمه بتازی کرده اند یا بعکس منسوب باو بدانیم و دیگری را صحیح ندانیم و بگوئیم: اولاً مویذ الملك غزالی را دعوت بتدریس نموده ثانیاً نظام الملك او را خوانده و اگر هم پس از انزوای ثانی غزالی او را خواسته یا غزالی نامه ای ننوشته و یا اگر نوشته مضمون نامه ای که برای فخرالملك نوشته ترجمه کرده و این نیز از حقیقت دور می نماید که کسی چون غزالی که قدرت قلم پارسی و تازی او واضح است و استعداد انشاء يك کتابخانه کتاب را داشته عاجز از نوشتن نامه دیگری که صفحه ای بیش نیست باشد و يك نامه خود را در مورد دیگری بزبان دیگری ترجمه کرده باشد .

مسئله شطرنج

مهره سیاه ده دانه



مهره سفید هشت دانه

در جرائد و مجلات معمولست که برای تفریح خوانندگان خود و مشغول داشتن دسته ای از ایشان که از بازی شطرنج آگاهند در هر شماره يك مسئله شطرنجی طرح میکنند و جواب صحیح آنرا که از خوانندگان میرسد در شماره بعد با اطلاع عموم میرسانند. مانیز برای همین مقصود ازین شماره مرتباً يك مسئله شطرنجی طرح خواهیم کرد و در شماره بعد جواب آنرا با اسامی کسانی که جواب صحیح فرستاده اند طبع میکنیم .

سفید در دو حرکت سیاه را مات میکند

باید متذکر بود که شروع بازی با مهره سفید است و مهره های سفید نیز از پائین بیابا بازی میکنند.